

روایات تفسیری از دیدگاه علامه طباطبائی (ره)^۱

مسعود امانلو^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۱۵

چکیده:

علامه طباطبائی (ره) از مفسران بزرگ شیعه، قرآن را در دلالت به معانی خود مستقل و بی نیاز از سنت می‌داند. ایشان روایات معصومین (علیهم السلام) را ابزاری نه برای فهم معانی قرآن، بلکه ابزاری برای آموختن روش فهم قرآن می‌دانند و این روش جز روش قرآن به قرآن نمی‌باشد. البته علامه (ره) همه روایات را از باب تفسیر نمی‌داند. گروهی از روایات نه برای تفسیر و فهم ظاهر قرآن، بلکه برای فهم باطن قرآن می‌باشند که در این صورت این روایات، روایات تفسیری نخواهند بود؛ زیرا تفسیر با ظاهر معنای لفظ سروکار دارد. گروه دیگری از روایات، نه در حوزه معنا، بلکه در حوزه مصادیق آمده است. به عبارت دیگر، این‌گونه روایات، در صدد بیان مصداق بارز مفهوم آیه می‌باشند. در این صورت، این روایات هم تفسیری نخواهند بود؛ زیرا تفسیر، مربوط به حوزه معنا می‌باشد، در صورتی که این روایات مربوط به حوزه مصداق و خارج قرار می‌گیرند. این مقاله در صدد توضیح این است که روایات تفسیری نزد علامه چه جایگاهی دارند و ایشان چه نوع روایاتی را از مقوله تفسیر می‌دانند. روش این پژوهش، تحلیلی - توصیفی خواهد بود.

واژگان کلیدی: تفسیر، بطن، جری، تطبیق، مصداق، مفهوم

^۱. این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد می‌باشد.

مقدمه

قرآن کریم نور محض است: « قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ » (المائدة: ۱۵) و از این رو قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی نوری است که خود روشن‌گر امور است و برای دیدن آن‌ها به نور دیگر نیاز نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۷۳) از طرف دیگر پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان از سوی خداوند مسئولیت تبیین و تعلیم و تفسیر قرآن کریم را بر عهده دارند. نکته مهمی که در این جا مطرح می‌شود این است که پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان با چه رویکرد و با چه روش‌هایی قرآن را برای مردم تبیین و تعلیم می‌کردند. با بررسی روایات منقول از ائمه (علیهم السلام) در زمینه تفسیر قرآن کریم می‌توان دریافت که ایشان بیشتر در صدد این بودند که روشی را به مردم بیاموزند تا مردم قرآن را بر اساس آن تلاوت کنند. اهمیت موضوع آن‌جا مشخص می‌شود که این روش ملازمت با عمل و همچنین کاربردی بودن قرآن در جامعه را به همراه دارد. لازمه این کار این است که مشخص کنیم نگاه ما به روایات منقول از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) چگونه است. آیا احادیث ایشان منحصر در تفسیر آیات می‌شود یا ایشان در صدد آموزش روش‌های دیگری برای فهم قرآن نیز بوده‌اند؟ تلقی بسیاری از مفسران گذشته از روایات این بود که آنچه از روایات ایشان به ما رسیده است روایات تفسیری است. به عبارت دیگر همه روایات در صدد تفسیر آیات می‌باشند. این نگاه به روایات، آسیب‌های جدی در زمینه فهم قرآن را فراهم می‌کند. از جمله این‌که فهم قرآن را منحصر در ائمه (علیهم السلام) بدانیم یا موضوع آیات قرآن محدود به گروه یا زمانی خاص می‌شود. بنابراین باید نگاه خود را درباره روایات ایشان تغییر دهیم. سؤال اصلی ما این است که اصولاً روایات منقول از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) با چه هدفی و مربوط به کدام جنبه قرآن می‌باشد؟ علامه طباطبائی (ره) اولین مفسری است که به این سؤال ما پاسخ می‌دهد. ایشان روایات را به سه دسته تقسیم می‌نمایند: ۱. روایات تفسیری ۲. روایات جری یا تطبیق ۳. روایات بطن

۱. روایات تفسیری

برای این که بدانیم روایات تفسیری از نگاه علامه طباطبائی (ره) چگونه روایاتی هستند باید ببینیم تفسیر از نگاه ایشان چه معنایی دارد و اصولاً ایشان چه چیزی را تفسیر می‌دانند؟

۱-۱. معنای تفسیر

از نظر علامه (ره) فهم ظاهر قرآن برای همه مردم امکان پذیر است و در دلالت خود نیازمند به هیچ امری خارج از خود نمی‌باشد؛ یعنی برای فهم قرآن به هیچ چیزی غیر از خود قرآن نیاز نداریم و اگر در نظر ابتدایی اختلافی پیش آید می‌توان این اختلاف را به وسیله آیات دیگر برطرف نمود. ایشان برای اثبات استقلال قرآن در دلالتش، به آیات متعددی استناد می‌کند: آیاتی که مردم را به تدبر در آن دعوت می‌کند، آیاتی که ایشان را به تأمل در آن فرا می‌خواند تا با مشاهده عدم اختلاف در آیات، حقانیتش را دریابند، آیاتی که گروه خاصی از مردم، مانند کفار، بنی اسرائیل یا عموم ایشان را مورد خطاب قرار می‌دهد و مقاصد خود را به ایشان القاء می‌کند یا به احتجاج با ایشان می‌پردازد یا در مقام تحدی برآمده آن‌ها را به آوردن مثل و مانند برای قرآن فرا می‌خواند. (نفیسی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۹)

سؤالی که این‌جا مطرح می‌شود این است که اگر فهم قرآن برای همه امکان پذیر است، پس چرا این همه اختلاف در تفاسیر دیده می‌شود؟

۱-۲. منشاء اختلاف در تفاسیر

علامه (ره) برخلاف گذشتگان، تفسیر را مربوط به حوزه مفاهیم می‌داند و اعتقاد دارند که همه مفاهیم قرآن روشن و واضح است چون که قرآن خودش را به «هُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۶)، و «نُوراً مُّبِيناً» (النساء: ۳۴) و «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» (النحل: ۸۹) معرفی کرده است. علامه (ره) منشاء اختلاف نظر در تفاسیر را در مفهوم لفظ آیه، و معنای لغوی و عرفی عربی مفرد آن، و جمله‌اش نمی‌داند، برای این که هم کلمات قرآن، و هم جملات و آیاتش کلامی است عربی، آن هم عربی آشکار، آن‌چنان که در فهم آن هیچ عرب و غیر عربی که عارف به لغت

شماره ۳۲ و ۳۳ پاییز و زمستان ۹۱

و اسالیب کلام عربی است توقف نمی‌کند. و در میان همه آیات قرآن، (که بیش از چند هزار آیه است)، حتی یک آیه وجود ندارد که در مفهوش اغلاق و تعقیدی باشد، به طوری که ذهن خواننده در فهم معنای آن دچار حیرت و سرگردانی شود، و چطور چنین نباشد و حال آن‌که قرآن فصیح‌ترین کلام عرب است، و ابتدایی‌ترین شرط فصاحت این است که اغلاق و تعقید نداشته باشد، و حتی آن آیاتی هم که جزء متشابهات قرآن به شمار می‌آیند، مانند آیات نسخ شده، و امثال آن، در مفهوشان غایت وضوح و روشنی را دارند، و تشابهشان به خاطر این است که مراد از آن را نمی‌دانیم، نه این‌که معنای ظاهرش نامعلوم باشد. ایشان اختلاف در تفاسیر را نه از ناحیه معنا و مفهوم، بلکه منشاء اختلاف را مربوط به حوزه مصداق می‌دانند به این که هر مذهب و مسلکی کلمات و جملات قرآن را به مصداقی حمل کرده‌اند، که آن دیگری قبول ندارد، این از مدلول تصویری و تصدیقی کلمه، چیزی فهمیده، و آن دیگری چیزی دیگر. (طباطبایی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۹)

۱-۳. جایگاه روایات تفسیری

حال این سؤال مطرح می‌شود که بر این اساس، علامه (ره) چه جایگاهی برای سنت در تفسیر قرآن قائل است و آیات و روایاتی را که به تمسک به سنت سفارش کرده‌اند، چگونه توجیه می‌کند؟ آنچه از سخنان علامه طباطبائی (ره) می‌توان دریافت آن است که علامه هیچ استثنایی بر قاعده استقلال قرآن در دلالت قائل نیست: «از بیانات گذشته معلوم شد که راه درک نمودن معانی آیات قرآن کریم بسته نیست و بیانات الهی خود کافی است که آدمی را به مراد و مقصد خویش راهبری کند، به عبارت دیگر قرآن در افاده منظور خود احتیاج به کسی ندارد، چگونه تصور می‌شود کتابی که خداوند آن را «هدایت» و «نور» و «تبیان لکل شیء» قرار داده، در افاده معنا و مفاد خود محتاج به راهنمای دیگر و نیازمند به نور دیگری باشد؟» (طباطبایی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۶)

سؤالی که این‌جا مطرح می‌شود این است که با توجه به نیاز روشن آیات الاحکام به تفصیلات روایی آیا نمی‌توان این حوزه را استثنایی بر آن قاعده دانست؟

با تأمل در سخنان علامه به نظر می‌رسد که از نظر ایشان هیچ استثنایی بر دلالت مستقل آیات و بی‌نیازی از سنت در تبیین مراد آن وجود ندارد و آیات الاحکام نیز هم‌چون دیگر آیات قرآن می‌باشند. پس آیا این بدین معنا است که برای دستیابی به احکام الهی، قرآن به تنهایی کافی است؟ جواب قطعاً منفی است. علامه قرآن و سنت را دو حجت در کنار همه می‌داند (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۶) و تصریح می‌کند که نه تنها در تفصیل احکام، بلکه در جزئیات داستان‌ها و معاد نیز باید بدان مراجعه کرد: «...بله تنها در جزئیات احکام که راهی به دستیابی به آن جز از طریق بیان نبی اکرم (ص) وجود ندارد، باید به سنت مراجعه کرد. همان‌گونه که قرآن خود در آیه کریمه «و ما اتاکم الرسول فخذوه و...» و آیات دیگر به همین معنا ارجاع داده است و همچنین در جزئیات داستان‌ها و معاد مثلاً» (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۴).

در جمع بین این دو قول باید گفت که در این‌گونه موارد، آیات در بیان این جزئیات ساکت است و مراجعه به سنت نه برای فهم معنای عنوان شده در آیات، بلکه برای دریافتن جزئیات ذکر نشده در آیات می‌باشد. ایشان تصریح می‌کند: «پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) عهده دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام که از ظواهر قرآن مجید به دست نمی‌آید بوده‌اند.» (طباطبائی، ۱۳۵۰، ص ۲۶)

شبهه‌ای بسیار جدی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که در این صورت روایات تفسیری کاربردی ندارند، چون همه معانی آیات قرآن، واضح و روشن است و در دلالت معنای خود استقلال دارد، پس چه نیازی به روایات تفسیری داریم و ائمه (ع) چرا به تفسیر ظواهر قرآن می‌پرداختند، در حالی که می‌دانستند همه مردم ظواهر قرآن را می‌فهمند؟

همان‌طور که می‌دانیم قرآن یکی از وظایف پیامبر اکرم (ص) را تبیین قرآن می‌داند «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ» (النحل: ۴۴) و هم‌چنین ایشان را به عنوان معلم قرآن قلمداد می‌کند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ أَنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (الجمعه: ۲)

شماره ۳۲ و ۳۳ پاییز و زمستان ۹۱

علامه طباطبائی (ره) معلم بودن پیامبر (ص) را این‌گونه توضیح می‌دهند که پیامبر (ص) روش و شیوه فهم قرآن و این‌که چگونه به اغراض و مقاصد کتاب دست بیاییم را تعلیم می‌دادند: «معنای حجیت هر دو آن است که قرآن در دلالت کردن بر معانی و کشف معارف اسلامی حجت است و عترت در دلالت بر طریق آن و هدایت مردم به اغراض و مقاصد کتاب.» (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۶)

ایشان در جای دیگر به تفصیل مراد خود را عنوان می‌کند: «از این سخنان روشن می‌شود که شأن پیامبر (ص) در این مقام صرفاً تعلیم است و تعلیم عبارت است از این که معلم آگاه، ذهن متعلم را هدایت کند و او را در آنچه مهم و دستیابی به آن برایش دشوار است راهنمایی کند. بنابراین تعلیم، آسان کردن راه و نزدیک کردن به هدف است نه ایجاد راه و آفریدن مقصد و معلم در آموزش خود مطالب علمی را به گونه ای مرتب کرده و سامان می‌بخشد که برای ذهن متعلم آسان و مانوس باشد، تا در تنظیم و ساماندهی مطالب به زحمت نیفتد و عمر و سرمایه خدادادی اش تلف نشود یا در آموختن خود به خطا دچار نشود.» (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۵)

بنابراین چنین نیست که نتوان بدون سنت به این آموزه‌ها دست یافت، بلکه سنت شیوه درست را نشان می‌دهد و راه را آسان می‌سازد، اما این آموزه‌ها خارج از دسترس نمی‌باشد: «... در این صورت معنا ندارد که فهمیدن معانی آیات را - در چنین جایی - به فهم صحابه و شاگردان ایشان از تابعین و حتی (بالاتر از آن) به بیان پیامبر اکرم (ص) موکول کنیم، چرا که آنچه ایشان بیان می‌کنند یا معنایی است موافق ظاهر کلام که در این صورت از لفظ - ولو بعد از تدبیر و تامل و جست و جو - می‌توان به آن دست یافت و یا معنایی است که موافق ظاهر نیست و از خود کلام نمی‌توان بدان رسید که در این صورت با تحدی سازگار نیست و حجت با آن کامل نیست.» (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۴)

سوال دیگری که در این‌جا مطرح می‌شود این است که پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) چگونه و با چه روشی ذهن مردم را برای فهم ظاهر قرآن آماده می‌کردند؟ علامه در این‌باره می‌فرماید: «همچنین شمار زیادی از روایات تفسیری که از ائمه (ع) رسیده، مشتمل بر استدلال به آیه ای برای آیه دیگر و استشهاد به معنایی برای

معانی دیگر است و این شیوه موفق نخواهد بود، مگر در صورتی که این معانی برای مخاطب دست یافتنی باشد و ذهنش به تنهایی آن‌ها را دریابد.» (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۷)

بنابراین شیوه درست تفسیری ائمه اهل بیت (ع) شیوه تفسیر قرآن به قرآن است: «بنابراین پیامبر (ص) که خداوند قرآن را به او تعلیم داده و او را معلم قرآن معین کرده ... و اهل بیت گرامی‌اش را که در این جهت جانشین او هستند ... شیوه‌شان در آموزش و تفسیر طبق روایاتی که در تفسیر به دست ما رسیده عین همین شیوه (قرآن به قرآن) بوده است.» (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۱)

اهمیت روایات تفسیری از آنجاست که برای یادگیری این روش تفسیری؛ یعنی شیوه تفسیر قرآن به قرآن باید به این روایات مراجعه نمود و این روش را به وسیله روایات تفسیری از اهل بیت (ع) یاد گرفت: «وظیفه مفسر این است که به احادیث پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کرده، به روش ایشان آشنا شود. پس از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شده به تفسیر بپردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه داده شده بر آنچه موافق مضمون آیه است اخذ کند.» (طباطبائی، ۱۳۵۰، ص ۵۶)

و نیز می‌نویسد: «... پیش از این روشن شد که راه درست تفسیر، استمداد از قرآن در فهم آن و تفسیر به آیه است و این امر مهم با ممارست در روایات رسیده از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) ایشان و پیدایش ذوق برگرفته از آن روایات و سپس ورود به تفسیر محقق خواهد شد.» (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۷)

در جائی دیگر می‌گوید: «انَّ جَمًّا غَیْرًا مِنَ الرِّوَايَاتِ التَّفْسِیْرِیَّةِ الْوَارِدَةِ عَنْهُمْ مُشْتَمَلَةٌ عَلَی الْاِسْتِدْلَالِ بِآیَةِ عَلَی آیَةٍ وَ الْاِسْتِشْهَادِ بِمَعْنَى عَلَی مَعْنَى؛ تعداد کثیری از روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام در بردارنده استدلال به آیه ای برای آیه دیگر و استشهاد به معنایی بر معنای دیگر است.» (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۳، ص ۸۷).

شماره ۳۲ و ۳۳ پاییز و زمستان ۹۱

برای این که بتوانیم روش علامه را بهتر بفهمیم باید عملاً وارد تفسیر ایشان شویم تا بفهمیم که ایشان چگونه از روایات تفسیری به عنوان روش قرآن به قرآن استفاده می‌کنند و همین طریق در روایات ائمه (ع) به چشم می‌خورد.

در روایتی امام صادق (ع) در ذیل جمله «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» فرمودند: منظور از «کلمه باقیه در نسل آن جناب» امامت است که تا روز قیامت در ذریه آن جناب باقی است. (طبرسی، ۱۳۵۶، ج ۹، ص ۴۵).

علامه در ذیل این روایت می‌فرماید: «و در این معنا روایات دیگری نیز هست که در بعضی از آن‌ها، آیه شریفه بر امامت از نسل امام حسین (ع) تطبیق شده و دقت در این روایات این معنا را به دست می‌دهد که بنای آن بر این است که ضمیر در «جعلها» به هدایتی برگردد که از جمله «سپه‌دین» استفاده می‌شود. و در سابق هم در آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» گفتیم که وظیفه امام، هدایت مردم است در ملکوت و واقع اعمالشان، به این معنا که با ارشاد خود ایشان را به سوی خدای سبحان سوق دهد، و به درجات قرب به خدای عزوجل نزدیک گرداند، و عمل هر صاحب عملی را به آن منزلتی که عملش اقتضاء دارد نازل سازد، البته با در نظر داشتن این که حقیقت هدایت از خدا است، و اگر به امام هم نسبت می‌دهیم بالتبع یا بالعرض است. و فعلیت هدایتی که از ناحیه خدا به سوی خلق نازل شده، نخست شامل امام می‌شود و سپس از ناحیه امام به سوی سایرین افزوده می‌گردد، پس هدایت امام تمام‌ترین مراتب هدایت است، و هدایت‌های دیگران ما دون آن است. و این که ابراهیم (ع) گفت: «فَأِنَّهُ سَيُهْدِيَنِي» و قیدی برای هدایت نیاورد، خود دلیل است بر این که مراد از هدایت، مطلق هدایت است، هم می‌تواند با عالی‌ترین مراتب هدایت که حظ امام از آن مرتبه است منطبق شود، و هم بر دیگر مراتب پس می‌توانیم بگوییم منظور از آن، امامت است، و همین امامت است که کلمه‌ای است باقی در نسل ابراهیم (ع). (طباطبایی، ۱۳۵۱، ج ۱۸، ص ۱۰۶). در این روایت می‌بینیم که چگونه علامه (ره) از روش قرآن به قرآن برای توضیح روایت استفاده می‌کند. به عبارت دیگر امام هم که کلمه باقیه را به امامت تفسیر کرده اند از طریق تدبر آیات و استفاده کردن از آیه‌ای برای توضیح آیه‌ای دیگر بوده است.

در روایت دیگری، امام صادق (ع) در ذیل جمله «فَلَمَّا اسْتَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» فرمود: خدای تعالی مانند ما خشمگین نمی‌شود، بلکه او برای خود اولیائی خلق کرده که آن‌ها خشمگین و یا خشنود می‌شوند. و آن اولیاء، مخلوق خدا و مدبر به تدبیر خداوند و خدای تعالی رضای آنان را رضای خود و سخط آنان را سخط خود قرار داده، چون ایشان را داعیان به سوی خود و دلیل‌هایی بر هستی و آثار هستی خود قرار داده، بدین جهت اولیاء به خاطر او خشم می‌کنند، و به خاطر او راضی می‌شوند. و اصولاً خدای تعالی در معرض این‌گونه احوال قرار نمی‌گیرد. و اگر خود خدای تعالی این‌گونه الفاظ را درباره خود استعمال نکرده بود، ما نیز استعمال نمی‌کردیم ولی از آنجا که خودش استعمال کرده، ناگزیر باید معنای صحیحی برایش بکنیم. معنایی که کلام خود او مصدقش باشد، هم چنان که فرموده: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ»؛ هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده (النساء: ۸۰) و نیز فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ - کسانی که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند» (الفتح: ۱۰) همه این‌گونه تعبیرات همان معنایی را دارد که برایت گفتم، و همچنین رضا و غضب خدا و صفات دیگری که نظیر رضا و غضب هستند، همه در حقیقت صفات اولیای خدا است نه صفات خدا. (صدوق، ۱۳۵۷، ص ۱۶۸). در این روایت امام صفات و افعالی را که لازمه اش تغییر می‌باشد و در قرآن کریم به خداوند نسبت داده می‌شود، آن صفات و افعال را به اولیای خداوند نسبت می‌دهد و این مطلب را با توجه به آیات دیگر نتیجه می‌گیرد. به عبارت دیگر آیه را با توجه به آیات دیگر تفسیر می‌کنند. به عنوان نمونه برابر آیه: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ بی تردید توبه نزد خداوند فقط برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب کار زشت می‌شوند سپس به زودی توبه می‌کنند، اینانند که خدا توبه آنان را می‌پذیرد و خدا همواره دانا و حکیم است.» (النساء: ۱۷) با توجه به تعبیر «إِنَّمَا» و قید «بِجَهَالَةٍ» و «مِنْ قَرِيبٍ» ابتدا چنین برداشت می‌شود که توبه تنها با دو شرط ذیل پذیرفته می‌شود: ۱. گناه از روی جهل صادر شده باشد؛ «بِجَهَالَةٍ» ۲. توبه با فاصله اندکی از گناه اتفاق بیفتد؛ «مِنْ قَرِيبٍ» در حالی که چنین مطلبی با دیگر محکومات دین سازگار نیست. در واقع سؤال این است: آیا مقصود از جهالت، جهل در برابر علم است که در آن صورت، توبه تمام کسانی که با آگاهی مرتکب گناه شده‌اند، پذیرفته نیست و یا آن‌که مقصود از آن، جهل در برابر عقل است که مراد غلبه هوای نفس است؟

شماره ۳۲ و ۳۳ پاییز و زمستان ۹۱

امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش فوق، مراد از «بِجَهَالَةٍ» را با استناد به آیه دیگر به معنی جاهل در برابر عقل دانسته اند. آن حضرت فرمودند: «كُلَّ ذَنْبِ عَمَلِ الْعَبْدِ وَ انْ كَانَ عَالِمًا فَهَوَّ جَاهِلٌ حِينَ خَاطَرَ نَفْسَهُ فِي مَعْصِيَةِ رَبِّهِ وَ قَدْ قَالَ فِي ذَلِكَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ يَوْسُفَ لِإِخْوَتِهِ: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» فَنَسِبَهُمَ إِلَى الْجَهْلِ لِمَخَاطَرَتِهِمْ بِأَنْفُسِهِمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ: هر گناهی که بنده انجام می‌دهد هر چند که بدان عالم باشد، جاهل است، زیرا معصیت پروردگارش بر نفس وی خطور کرده، چنان‌که خدای تبارک و تعالی سخن یوسف را در خطاب به برادرانش چنین آورده است: «آیا دانستید که با یوسف و برادرش، آن‌گاه که جاهل بودید، چه کردید؟» در این‌جا چون معصیت خداوند در جانشان خطور کرد، خداوند نسبت جاهل به آنان داد. (در حالی که آنان به قبح عمل خویش، علم داشتند.) (محمد بن مسعود، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۲۸، ح ۶۲).

چنان‌که ملاحظه می‌شود امام صادق (ع) در این روایت با استناد به آیه ۸۹ سوره یوسف، مراد از «جهالت» را که در آیه هفده سوره نساء آمده، بیان کرده‌اند. این همان روش تفسیر قرآن به قرآن است که توسط ایشان اعمال شده است. در ارتباط با قید «من قریب» نیز از امام باقر (ع) می‌خوانیم که منظور تا زمان مرگ و رسیدن وقت احتضار است. آن حضرت با اشاره به گلوگاه خویش در این باره فرمود: «اذا بلغت النفس هذه» مراد از «من قریب» تا زمانی است که جان به اینجا (گلوگاه) برسد. (محمد بن مسعود، ج ۱، ۱۳۶۳، ص ۲۲۸، ح ۶۴).

جالب توجه آن‌که در روایات تفسیری به مواردی برخورد می‌کنیم که امامان معصوم، در پاسخ به پرسش‌های علمی، شاگردان را به این روش توجه می‌دادند. به عنوان نمونه برای نام‌آورانی چون محمد بن مسلم و زراره - از بزرگان حدیث و تفسیر- این سوال مطرح بود که با عنایت به این‌که در آیه «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» و چون در زمین سفر کردید گناهی بر شما نیست که نماز را به قصر بخوانید. (النساء: ۱۰۱) تعبیر به «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» (بر شما گناهی نیست) شده است که از ظاهرش جواز قصر، نه وجوب آن، استفاده می‌شود، چگونه در مکتب اهل بیت علیهم السلام حکم به وجوب قصر نماز در سفر شده است؟ آنان این پرسش را نزد امام باقر (ع) عرضه نمودند، امام در پاسخ با اشاره به کلید فهم آیه فرمودند: تعبیر به «لا جناح» در ارتباط با سعی بین صفا و مروه نیز در قرآن به کار رفته است، با آن‌که سعی از واجبات حج و

عمره است. در قرآن می‌خوانیم: «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» هر کس حج یا عمره بجا آورد گناهی نیست که سعی بین آن دو (صفا و مروه) را بجا آورد. (البقره/۱۵۸) در این روایت چنان‌که ملاحظه می‌شود، امام با تکیه بر روش تفسیر قرآن به قرآن، پاسخ سوال محمد بن مسلم و زراره را بیان فرموده اند. (صدوق، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۱۲۶۶).

۲. جری یا تطبیق

۲-۱. قرآن کتابی است جاوید و ابدی

قرآن کریم کتابی است که تا ابد زنده و جاوید می‌باشد، به طوری که تمام اقوام در طول اعصار می‌توانند نیاز خود را از قرآن برآورده سازند، بنابراین قرآن کریم محدود به زمان یا گروهی خاص نمی‌شود. روایاتی از معصومین علیهم السلام به ما رسیده است که مراد از آیه را خود ائمه (ع) یا دشمنانشان معرفی می‌کنند، به طور مثال چند روایت را در این زمینه می‌آوریم:

در اصول کافی (ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۹۱) به سند خود از محمد بن فضیل از ابی الحسن ماضی (ع) روایت کرده که گفت: از آن جناب از آیه «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ...» پرسیدم، فرمودند: به خدا سوگند ما ئیم آن‌هایی که در قیامت اذن دارند و صواب می‌گویند. پرسیدم: وقتی به سخن آید چه می‌گویید؟ فرمود: پروردگار خود را ثنا گفته و بر پیامبران درود می‌فرستیم و برای شیعیان خود شفاعت می‌کنیم و پروردگار ما شفاعت ما را رد نمی‌کند (تا آخر حدیث).

در بعضی از روایات آمده که نعمتهائی که بشر از آن بازخواست می‌شود رسول الله (ص) است که خدا او را بر همه اهل عالم انعام کرد، تا از گرداب ضلالت نجاتشان دهد. و در بعضی دیگر آمده: ولایت ما اهل بیت است. (هاشم بن سلیمان، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۵۰۲ و ۵۰۳)

شماره ۳۲ و ۳۳ پاییز و زمستان ۹۱

با توجه به این روایات، آیا می‌توانیم بگوئیم که آیات قرآن منحصر در ایشان بوده و دیگران را شامل نمی‌شود؟ اینجاست که بحث جری یا تطبیق مطرح می‌گردد. علامه طباطبائی (ره) در بیشتر بحث‌های روایی از این قاعده استفاده کرده و تصریح می‌کنند که این اصطلاح را از خود ائمه اهل بیت (ع) گرفته‌اند. ایشان ذیل بحث روایی درباره آیه «اهدنا الصراط المستقیم» می‌نویسند:

«از ابن شهر آشوب از تفسیر وکیع بن جراح، از ثوری، از سدی، از اسباط از ابن عباس روایت شده، که در ذیل آیه: «اهدنا الصراط المستقیم» (الفاتحه: ۶) گفته: یعنی ای بندگان خدا، بگوئید: خدایا ما را به سوی محبت محمد و اهل بیتش (ع) ارشاد فرما.

و در این معانی روایات دیگری نیز هست، و این روایات از باب جری، یعنی تطبیق کلی بر مصداق بارز و روشن آن است، می‌خواهند بفرمایند که مصداق بارز صراط مستقیم، محبت آن حضرات است. این را هم باید دانست که کلمه جری (تطبیق کلی بر مصداق)، که ما در این کتاب از آن بسیار نام می‌بریم، اصطلاحی است که از کلمات ائمه اهل بیت (ع) گرفته‌ایم. و این خود سلیقه ائمه اهل بیت (ع) است، که همواره یک آیه از قرآن را بر هر موردی که قابل انطباق با آن باشد تطبیق می‌کنند، هر چند که اصلاً ربطی به مورد نزول آیه نداشته باشد، عقل هم همین سلیقه و روش را صحیح می‌داند، برای این که قرآن به منظور هدایت همه انسان‌ها، در همه ادوار نازل شده، تا آنان را بسوی آنچه باید بدان معتقد باشند و آنچه باید بدان متخلق گردند و آنچه که باید عمل کنند، هدایت کند، چون معارف نظری قرآن مختص به یک عصر خاص، و یک حال مخصوص نیست، آنچه را قرآن فضیلت خوانده، در همه ادوار بشریت، فضیلت است و آنچه را رذیلت و ناپسند شمرده، همیشه ناپسند و زشت است و آنچه را که از احکام عملی تشریح نموده، نه مخصوص به عصر نزول است و نه اشخاص آن عصر، بلکه تشریحی است عمومی و جهانی و ابدی.

و بنابراین، اگر می‌بینیم که در شان نزول آیات، روایاتی آمده که مثلاً می‌گویند: فلان آیه بعد از فلان جریان نازل شد و یا فلان آیات درباره فلان شخص یا فلان واقعه نازل شده، نباید حکم آیه را مخصوص آن

واقعه، و آن شخص بدانیم، چون اگر این‌طور فکر کنیم، باید بعد از انقضاء آن واقعه، و یا مرگ آن شخص، حکم آیه قرآن نیز ساقط شود، و حال آن‌که حکم آیه مطلق است، و وقتی برای حکم نامبرده تعلیل می‌آورد، علت آن را مطلق ذکر می‌کند. مثلاً اگر در حق افرادی از مؤمنین مدحی می‌کند، و یا از عده‌ای از غیر مؤمنین مذمتی می‌نماید، مدح و ذم خود را به صفات پسندیده و ناپسند آنان تعلیل کرده و می‌فرماید: اگر آن دسته را مدح کرده‌ایم، به خاطر تقوی و یا فلان فضیلت است و اگر این دسته را مذمت کرده‌ایم، به خاطر فلان رذیلت است و پر واضح است که تا آخر دهر، هر کسی دارای آن فضیلت باشد، مشمول حکم آن آیه است و هر کسی دارای این رذیلت باشد، حکم این آیه شامل حالش می‌گردد. (طباطبائی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۴۰).

بنابر فرمایش علامه، قرآن کریم محدود به زمان یا گروهی خاص نمی‌شود و قرآن در تمام اعصار و برای تمام اقوام ساری و جاری است و این‌گونه روایات در صدد بیان مصداق برای آیه می‌باشند.

۲-۲. تطبیق نه تفسیر

نکته بسیار مهمی که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که روایات جری یا تطبیق را نباید به منزله تفسیر آیات قلمداد کرد؛ زیرا تفسیر همان‌طور که گفتیم مربوط به ظاهر قرآن می‌شود و ظاهر قرآن هم برای همه قابل فهم است و اگر ابهام یا اختلافی در نظر ابتدایی پیش آید، می‌توان به وسیله آیات دیگر این ابهام یا اختلاف را برطرف کرد؛ یا به عبارت دیگر، تفسیر، ناظر به مرتبه معنای لفظ است که می‌خواهیم معنای لفظ یا آیه مورد نظری را دریابیم، در حالی که جری یا تطبیق ناظر به معنای لفظ یا آیه نیست، بلکه مربوط به مصداق لفظ یا آیه می‌شود.

علامه در چندین جای تفسیر خود به این حقیقت تصریح نموده است، مثلاً در ذیل روایت تفسیر علی بن ابراهیم قمی که «حسنه» را در آیه شریف «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (النمل/۸۹) به ولایت امیرالمومنین (ع) و «سینه» را به دشمنان ایشان حمل کرده می‌نویسد: «اقول و هو من قبیل الجری و لیس بتفسیر.» (طباطبائی، ۱۳۶۱، ج ۱۵، ص ۴۰۶)

شماره ۳۲ و ۳۳ پاییز و زمستان ۹۱

هم چنین در ذیل دو روایت امام باقر و امام صادق (ع) که «مستضعفین» در آیه شریفه «و المستضعفین من الرجال» (النساء: ۷۵) را به ائمه اطهار (ع) حمل کرده اند، می نویسد: «و الروایتان فی مقام التطبيق و الشکوی من بغی الباغین من هذه الامه و لیستا فی مقام التفسیر.» (طباطبایی، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۴۲۱) بنابراین علامه روایات جری یا تطبیق را از روایاتی که در مقام توضیح ظاهر قرآن، آن هم به وسیله آیات دیگر هستند، جدا می کنند. به عبارت دیگر روایات تفسیری ناظر به مفهوم آیات و روایات جری یا تطبیق ناظر به مصداق یا مصادیق آیات می باشد.

۲-۳. اصطلاح جری برگرفته از متن روایات اهل بیت (ع)

همان گونه که علامه خود تصریح می کند، این قاعده اصطلاحی است که از متن روایات ائمه (ع) برداشت شده است. نمونه ای از این گونه روایات را در این جا یادآوری می کنیم:

۱- قال الامام ابو جعفر (ع): «لو انّ الایه نزلت فی قوم ثم مات اولئک القوم مات الایه لما بقی من القرآن شیء و لکن القرآن یجری اوله علی آخره مادامت السموات و الارض و لكل قوم یتلونها هم منها من خیر و شر.»

امام باقر (ع) فرمود: «اگر آیه ای پیرامون قومی نازل شود و با مرگ آن قوم بمیرد، از قرآن چیزی نمی ماند (و قرآن خواهد مرد)، در حالی که قرآن (چنین نیست) آغاز تا انجام آن مادامی که آسمان و زمین پابرجاست، برای قوم و ملیتی که آن را تلاوت می کنند چه اهل خیر از قرآن باشند و چه اهل شر در جریان است.» (محمد بن مسعود، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰)

۲- قال الصادق (ع) «یا ابا محمد ما من آیه تقود الی الجنه و یذکر اهلها بخیر الا وهی فینا و فی شیعتنا وما من آیه نزلت یذکر اهلها بشرّ و تسوق الی النار الا وهی عدونا و من خالفنا.»

ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «ای ابوبصیر! هیچ آیه ای نیست که به سوی بهشت رهنمون باشد و اهل قرآن را به نیکی یاد کند، مگر آن که درباره ما و شیعیان ما (جاری) است و هیچ آیه ای نیست که از اهل آن آیه به بدی یاد شده و به آتش سوق می دهد، مگر این که درباره دشمنان ما و شیعیان ما (جاری)

است. (حسن بن محمد، ۱۳۶۶، ص ۴۵۴) همان‌گونه که امام باقر (ع) در پاسخ فضیل بن یسار عبارت «یجری کما یجری الشمس والقمر کما جاء منه شیء وقع». (محمد بن حسن، ۱۳۶۲، ص ۱۹۶) به کار بردند.

۲-۴. تطبیق آیات بر اشخاص و امت‌های پیشین

روزی امام علی (ع) به نماز ایستاده بودند. ابن کواء، از سران خوارج، به عنوان اعتراض این آیه را تلاوت کرد: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (الزمر/۶۵). به تو و به پیامبران پیش از تو وحی کردیم که اگر شرک بورزی عمل تو تباه می‌شود و از زیان‌کاران به شمار می‌آیی. امام (ع) با کمال متانت و به حکم قرآن که «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/۲۰۴) سکوت کرد تا ابن کواء آیه را تمام کرد و سپس به نماز خود ادامه داد. ولی او مجدداً آیه را خواند و امام نیز سکوت کردند. ابن کواء چند بار این عمل را تکرار کرد و امام (ع) با کمال صبر و حوصله سکوت را برگزید. سرانجام امام (ع) با تلاوت آیه زیر به او پاسخ گفت، به گونه‌ای که آسیبی به نماز او نرسید و هم او را ساکت و منکوب کرد: «فاصبر ان وعد الله حق و لا يستخفنک الذین لا یؤمنون؛ صبر را پیشه خود ساز و کارهای افراد غیر مؤمن تو را خشمگین نسازد.» (روم: ۶۰) (سبحانی، ۱۳۸۶، ص ۶۹۷) در این داستان می‌بینیم که چگونه امام آیه را بر آن شخص تطبیق می‌دهد و این‌که در هر دوره‌ای افرادی پیدا می‌شوند که مصداق آیه باشند.

امام باقر (ع) درباره آیه شریفه «ثم اهتدی» (طه/۸۲) می‌فرماید: «ثم اهتدی الی ولایتنا اهل البیت علیهم السلام. فوالله لو ان عبد الله عمره ما بین الرکن و المقام ثم مات و لم یجعی بولایتنا لأکتبه الله فی النار علی وجهه؛ یعنی مقصود از «ثم اهتدی» هدایت یابی به ولایت اهل بیت است. سوگند به خدا اگر کسی خدا را در تمام عمر ما بین رکن و مقام عبادت کند، آن‌گاه بدون ولایت ما از دنیا برود، خداوند او را در آتش خواهد افکند.» (طبرسی، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۲۳) علامه در این باره می‌نویسد: «مراد از ولایت در آن حدیث، ولایت امور مردم در دین و دنیا است که معنایش همان مرجعیت است در اخذ معارف دین و شرایع آن و در اداره امور مجتمع. هم‌چنان که رسول خدا به نص قرآن کریم دارای چنین ولایتی بود، و در امثال آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» بدان

شماره ۳۲ و ۳۳ پاییز و زمستان ۹۱

تصریح شده. سپس این مقام بعد از پیغمبر برای عترت او قرار داده شد. آیه ولایت در قرآن کریم و احادیث متواتری که از رسول خدا (ص) رسیده از قبیل حدیث «ثقلین» و حدیث «منزلت» و نظائر آن دو، بر این مساله دلالت دارند. آیه مذکور هر چند در بین آیاتی قرار دارد که روی سخن در آن‌ها با بنی اسرائیل است، و ظاهرش همین است، و لیکن مقید به هیچ خصوصیتی که مختص به آنان باشد و نگذارد شامل دیگران گردد نیست، بلکه در غیر بنی اسرائیل نیز جاری است، همان‌طور که در ایشان جاری است، اما این‌که در بنی اسرائیل جاری است، برای این است که موسی (ع) نیز از جهت این‌که امام در امت خود بود چنین ولایتی داشته، آن مقدار که سایر انبیاء در امت خود داشته‌اند، چون امت موسی نیز مأمور بوده‌اند به وسیله آن جناب اهتداء یابند و در تحت ولایت او قرار گیرند. و اما این‌که گفتیم مختص به بنی اسرائیل نبوده و شامل حال دیگران نیز می‌شود، برای این است که آیه شریفه عام است و مختص به یک قوم و دو قوم نیست، مقام ولایت در زمان رسول خدا مردم را به ولایت او و بعد از آن جناب به ولایت ائمه هدی راه‌نمایی می‌کند، پس ولایت، یک ولایت است و به هر کس می‌خواهد منسوب باشد یک معنا دارد.» (طباطبایی، ج ۱۴، ص ۱۹۹-۲۰۰)

۳. روایات ناظر به بطون قرآن

۳-۱. وجود مراتب معنایی در قرآن

روایاتی از پیامبر (ص) رسیده است مبنی بر این‌که آیات قرآن کریم علاوه بر معنای ظاهری دارای معنای دیگری هم هستند که قابل انطباق با لفظ مورد نظر می‌باشد که از این معانی به بطن یا بطون قرآن نام برده شده است.

علامه طباطبایی (ره) در کتاب قرآن در اسلام به ظهر و بطن داشتن قرآن اشاره می‌کنند و آن را با یک مثال توضیح می‌دهند که چگونه معانی متعدد از یک آیه فهمیده می‌شود و معنای شرک که در نگاه اول بر پرستش بت‌ها اطلاق می‌شود با توجه به آیات دیگر قابل تعمیم به پیروی از هوای نفس و فراتر از آن به غفلت از خدا نیز هست. آن‌گاه از این مثال نتیجه می‌گیرند که: «همین ترتیب یعنی ظهور یک معنای ساده ابتدایی از آیه و ظهور معنای وسیع‌تری به دنبال آن و هم‌چنین ظهور و پیدایش معنایی در زمینه معنایی در سرتاسر قرآن مجید

جاری است که با تدبیر در معنای حدیث معروفی که از پیغمبر (ص) مأثور و در کتب و تفسیر نقل شده است که «ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنه الی سبعة ابطن» این مساله روشن می‌شود. (طباطبائی، ۱۳۵۰، ص ۲۱ و ۲۲) ایشان سپس این معانی را در طول هم می‌دانند که هیچ کدام دیگری را نفی نمی‌کند: «بنابر آنچه گذشت قرآن مجید ظاهر دارد و باطن که هر دو از کلام الهی اراده شده اند، جز این که این دو معنی در طول هم مرادند نه در عرض هم دیگر، نه ظاهر اراده باطن را نفی می‌کند، نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر می‌باشد. (طباطبائی، ۱۳۵۰، ص ۲۲)

۳-۲. چرایی وجود ظاهر و باطن در قرآن

علامه پس از بیان این که قرآن دارای ظهر و بطن است به توضیح این امر می‌پردازند که چرا قرآن از دو راه ظاهر و باطن سخن گفته است. علت این امر از نظر ایشان اختلاف فهم مردم از معنویات است: «و نظر به این که افهام در درک معنویات اختلاف شدید دارند و چنان که دانسته شد القای معارف عالیه از خطر مامون نیست، تعلیم خود را مناسب سطح ساده ترین فهم‌ها که فهم عامه مردم است قرار داده و با زبان ساده عمومی سخن گفته است. البته این روش این نتیجه را خواهد داد که معارف عالیه معنویه با زبان ساده عمومی بیان شود و ظواهر الفاظ مطالب و وظایفی از سنخ حس و محسوس القا نماید و معنویات در پشت پرده ظواهر قرار گرفته و از پشت این پرده خود را فراخور حال افهام مختلف به آن‌ها نشان دهد و هرکس بر حسب حال و اندازه درک خود از آن‌ها بهره‌مند گردد.» (طباطبائی، ۱۳۵۰، ص ۲۴).

۳-۳. رابطه بین ظاهر و باطن قرآن

علامه در تفسیر خویش رابطه بین ظاهر و بطن قرآن را رابطه مثل با ممثل می‌دانند: «از گفتار سابق به دست آمد که بیانات لفظی قرآن نسبت به معارف حقه الهیه، مثل‌هایی بیش نیست، زیرا در این آیات، آن معارف در سطح فهم عمومی مردم که فقط محسوسات را درک می‌کنند نازل شده است.» (طباطبائی، ج ۳، ص ۶۲) بنابراین ایشان

ظاهر قرآن را مثل‌هایی می‌دانند که ذهن مخاطب را به ممثّل یعنی معنایی که با عالم ماده سازگار نیست و مردم نمی‌توانند آن را درک کنند نزدیک می‌سازد و انسان را از طریق عالم ماده به عالم معنا نزدیک می‌سازد.

۳-۴. راه رسیدن به باطن قرآن

از نظر علامه آنچه انسان را به درک معانی باطنی می‌رساند، قدرت فهم و درک او از معنویات است: «در عین حال افهام در درک و تفکر معنویات که از جهانی وسیع‌تر از ماده می‌باشند مختلفند و مراتب دارند؛ فهمی است که در تصور معنویات هم‌افق صفر است و فهمی است که کمی بالاتر از آن می‌باشد و به همین ترتیب تا برسد به فهمی که با نهایت آسانی وسیع‌ترین معنویات غیر مادی را درک می‌کند.» (طباطبایی، ۱۳۵۰، ص ۲۲ و ۲۳).

اگرچه معانی باطنی وابسته به قدرت تفکر انسانی است، اما این قدرت با تعلق‌های او به مادیات و مظاهر آن ارتباط مستقیمی دارد: «و در هر حال هر چه توانایی فهمی در درک معنویات بیشتر باشد، به همین نسبت تعلقش به جهان ماده و مظاهر فریبنده‌اش کمتر و هم‌چنین هرچه تعلقش کمتر باشد، توانایی درک معنویات بیشتر می‌شود و با این وصف انسان‌ها با طبیعت انسانی‌ای که دارند همگی استعداد این درک را دارند و اگر استعداد خود را ابطال نکنند، قابل تربیتند.» (طباطبایی، ۱۳۵۰، ص ۲۳)

به نظر می‌رسد از این سخنان ایشان می‌توان نتیجه گرفت که تهذیب نفس تاثیر مستقیمی در قدرت درک انسان و رسیدن به فهم عمیق‌تر از قرآن به انسان می‌دهد. ایشان در تفسیر خود به وضوح بین معارف عمیقی که قدرت فکر بدان راه دارد و آن معارفی که تهذیب نفس در آن نقش دارد تفکیک قائل می‌شوند. با توجه به این توضیح باید سخنان علامه را درباره درجات قرب بندگان و تاثیر آن در فهم قرآن، بر اساس سخنان فوق تفسیر کرد: «پس روشن است که مردم به حسب مراتب قرب و بُعدی که نسبت به خداوند متعال دارند، درجاتشان از نظر عمل و علم مختلف می‌شود؛ لازمه این امر این است که آنچه اهل یک مرتبه و درجه می‌فهمند، غیر از آن چیزی باشد که افراد مرتبه دیگر - برتر یا پائین‌تر از او - می‌فهمند و از این معلوم می‌شود که قرآن را معانی مختلفی است. (طباطبایی، ج ۳، ص ۴۸)

۳-۵. بررسی نمونه‌ای از روایات ناظر به بطون قرآن کریم

در سوره مبارکه ملک آیه ۳۰ چنین آمده است: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» معنای ظاهری آیه- که تأکید بر انعام الهی در نزول باران و گوارا قرار دادن آب است- بر همگان روشن است، با این حال در بیان باطن آن چنین آمده است: «هرگاه حجتی از حجت‌های خداوند را از کف بدهید، چه کسی جانشینی شایسته برای شما فراهم می‌آورد؟» (فیض کاشانی، ج ۲، ص ۷۲۷) پیداست که از ظاهر واژه «ماء» نمی‌توان معنای امام و حجت الهی را فهمید، چنین برداشتی برخاسته از باطن قرآن بوده و تنها راسخان در علم از آن آگاهند، با این حال می‌توان وجه این باطن را فهمید، چه، بین آب که مایه حیات مادی است با علم که مایه حیات روحی و معنوی است مناسبت کامل وجود دارد، بنابراین آب گوارا همان‌گونه که از نعمت‌های ارزشمند الهی به شمار می‌رود، حجت‌های خداوند به عنوان حاملان علم و دانش، سرچشمه حیات معنوی بوده، از نعمت‌های بس گران‌سنگ آسمانی محسوب می‌گردند. در بعضی از روایات آمده که منظور از «نبا عظیم» علی (ع) است. ولی این از باب بطن قرآن است، نه تفسیر لفظ آیه. (طباطبائی، ۱۳۶۱، ج ۲۰، ص ۲۸۷) و در بعضی از روایات آمده: تین و زیتون، حسن و حسین، و طور، علی و بلد امین، رسول خدا (ص) است. (محمد بن مسعود، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۴۷۷، ح ۱ و ۴) ولی این روایات به هیچ وجه از باب تفسیر نیست. (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۲۰، ص ۵۴۴)

نتیجه‌گیری

۱. از دیدگاه علامه آیات قرآن کریم در دلالت خود استقلال دارند و احتیاج به چیز دیگری برای تبیین آنها نیست.
۲. علامه اختلاف در تفسیر را نه در حوزه معنا، بلکه منشاء اختلاف را مربوط به حوزه مصادیق می‌داند.

۳. روایات تفسیری در مقام آموزش روش تفسیر، که همان تفسیر قرآن به قرآن است می‌باشند.
۴. بدون ممارست با این روایات دستیابی به این روش ممکن نیست.
۵. روایات جری یا تطبیق نه به عنوان تفسیر، بلکه در مقام بیان مصداق می‌باشند، بنابراین آیات قرآن در تمامی زمان‌ها و در تمامی افراد جاری و ساری است.
۶. قرآن دارای مراتب معنایی می‌باشد که این معانی در طول هم هستند و هیچ کدام یکدیگر را نفی نمی‌کنند.
۷. علت وجود مراتب معنایی در قرآن کریم، اختلاف فهم مردم از معنویات است.
۸. رابطه بین ظاهر و باطن قرآن، رابطه مثل با ممثل است.
۹. راه رسیدن به باطن قرآن، علاوه بر قدرت فهم و تفکر از معنویات، تهذیب نفس و عدم تعلق نفسانی به دنیا می‌باشد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۴)، من لایحضر الفقیه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲. همو (۱۳۵۷)، التوحید، قم: جماعه المدرسین فی حوزه العلمیه.
۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۳۷۳)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه البعثه.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، شمس الوحی تبریزی، قم: اسراء.
۵. دیلمی، حسن بن محمد (۱۳۶۶)، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، قم: مؤسسه آل البیت (ع).

۶. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۷۴)، فروغ ولایت، قم: موسسه امام صادق (ع).
۷. صفار، محمد بن حسن (۱۳۶۲)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، قم: مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
۸. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۶۱-۱۳۶۲) المیزان فی تفسیر القرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۹. همو (۱۳۶۱)، ترجمه المیزان، مترجم دین پرور سهیلا، لسانی فشارکی، محمدعلی، تهران: نشر فرهنگ قرآن.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۳۹)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۱۱. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۶۳)، تفسیر عیاشی، تهران: العلمیه الاسلامیه.
۱۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۶۲)، تفسیر صافی، تهران: کتابفروشی الاسلامیه.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۳۹)، اصول کافی، تهران: مکتبه الصدوق.
۱۴. نفیسی، شادی (۱۳۸۴)، علامه طباطبائی و حدیث، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.